

بین صوفیان و فلاسفه در تمام قرون همیشه اختلاف نظر وجود داشته است این اختلاف ناشی از آن است که فلاسفه به علوم ظاهری بیشتر توجه دارند و اهل بحث و قیل و قالند در صورتی که صوفیان اهل باطن و حالند. در این مجادله صوفیان بیشتر به فلاسفه تاخته و حمله کرده‌اند و گاهی نام‌ها نیز گفته‌اند در قرن ششم هجری بمناسبت آنکه امام فخر رازی سرآمد علما و فلاسفه عهد خویش بود و در کمال ناز و نعمت و شکوه و جلال می‌زیست صوفیان را بیشتر برانگیخت و کار این اختلاف بالا گرفت. بهاء‌ولد پدر سولانا و مولانا سخت به فخر رازی تاخته‌اند. محی‌الدین ابن عربی که از بزرگترین صوفیان اسلام است و او نیز طبعاً نمی‌توانست با افکار و عقاید رازی موافق باشد بمناسبتی برای امام فخر نامه‌ای نوشته و او را ارشاد کرده است آقای دکتر تقی تفضلی دانشیار گروه فرهنگ و تمدن اسلامی این نامه را از منابع مختلف بدست آورده و تصحیح و ترجمه و تفسیر کرده است و عبارات مشکل‌نامه ابن عربی را بیرون کشیده با موشکافی و دقت نظر توضیح داده است. امیدوار است این مقاله مورد توجه صاحب‌نظران قرار گیرد.

« مقالات و بررسیها »

دکتر تقی تفضلی

دانشیار گروه فرهنگ و تمدن اسلامی

بررسی و تحقیق دربارهٔ : نامه‌ی محمدحی الدین ابن عربی به امام فخر رازی

«علمای بداین زمان که هرچه خود ندانند وجود آنرا انکار کنند و تعصب و حب شهرت و ریاست آنرا از اقرار به حق و تسلیم در برابر آن باز داشته است»

(معی الدین)^۱

از جمله اسناد و مآخذی که بررسی آنها برای تحقیق درباره زوایای نهان و فاش نشده تاریخ فرهنگ عظیم ملت ما سخت سودمند و روشنگر است نامه‌هایی است که بین افراد و طبقات مختلف سیاستمداران، دانشمندان، نظامیان و حتی پیشه‌وران مبادله شده است با جستجو و مطالعه در این نامه‌ها به نکات تاریخی یا علمی بر میخوریم که در هیچ متن تاریخی و یا منبع علمی نمی‌توان از آن نشانی یافت. در این میان نامه‌هایی که دانشمندان و خاصه فلاسفه و عرفا یکی از هم طبقه‌گان خویش یا به افراد دیگر طبقات اجتماع

۱ - علماء السوء الذین انکروا ما جهلوا و قیدهم التعصب و حب الظهور و الریاسة عن الازعان للحق و التسلیم له (نقل از نامه معی الدین)

نوشته‌اند برای مطالعه در تاریخ عقاید و سرگذشت علوم اهمیت و امتیازی خاص دارد.

نویسنده این سطور معتقد است که بایستی در این باب نیز مانند اسناد و نامه‌های سیاسی گام‌هائی برداشته شود و تحقیقاتی انجام گیرد.

امیدوار است این بررسی که درباب‌نامه‌ایست که محی‌الدین ابن‌العربی به امام فخر رازی نوشته است در این راه قدمی باشد و برای اینگونه تحقیقات آغازی بشمار آید.

یکی از شاگردان امام فخر رازی که با محی‌الدین ابن‌عربی پیوند دوستی و الفت داشت برای محی‌الدین حکایت کرد که روزی امام ناگهان بر منبر تدریس گریست و چون شاگردان سبب گریستن او را پرسیدند پاسخ داد. درباره یک مسئله علمی سی‌سال تمام نظر و اعتقادی استوار داشتم و اکنون پس از سی‌سال برایم مسلم گشت که در این عقیده بر خطا بوده‌ام و سی‌سال تمام بر یک اشتباه اصرار ورزیده‌ام و اکنون از آن می‌گریم که مبدا همین عقیده و دریافت تازه نیز خطا باشد و از کجا که نباشد. محی‌الدین که علائم و آثار گم گشتگی و حیرت و سرگردانی را که از مبادی سلوک سالکان است در امام فخر می‌بیند و زمینه را برای ارشاد او مناسب می‌یابد برای او نامه‌ای می‌نویسد و در آن نامه با استناد بسخن و اعتراف او در منبر خطابه او را بترك علوم نظری و مباحث استدلالی و کسبی میخواند و از او میخواهد که بر طریقت ریاضت و سلوک و خلوت و طلب علم شهودی و کشفی روی آورد.

ابن‌عربی در این نامه از غزالی با عبارت «سیدنا ابو حامد» یاد می‌کند و او را همعقیده خودش میدانند.

مایل هروی در شرح حال امام فخر رازی از این نامه ذکری
بمیان می‌آورد و می‌گوید معلوم نیست فخر رازی باین نامه پاسخ گفته
است یا نه^۱

ترجمه خلاصه نامه ابن‌العربی^۲ به امام فخر رازی.

پس از خطبه کوتاه . اما بعد رسول خدا فرمود . اگر برادر
خویش را دوست میدارید به او اعلام کنید و من ترا دوست میدارم
خداوند می‌گوید یکدیگر را بسوی حق رهنمون شوید . من تألیفات ترا
دیده و قدرت اندیشه ترا میدانم کسی که نان از دسترنج خویش خورد .

۱ - کتاب شرح حال و مناظرات امام فخرالدین‌الرازی تألیف مایل هروی چاپ کابل ۱۳۴۳ درصلى
بنام فخر رازی و محی‌الدین عربی در صفحات (۱۱۱ - ۱۱۲) می‌نویسد: «محی‌الدین عربی که
به آثار و مؤلفات عصر خود آشنا بوده آثار فخرالدین رازی را خوانده است و طرز فکر و
تشکیک او را در مسائل اخلاقی دیده است و بقرار متن‌نامه شیخ محی‌الدین یکی از شاگردان
فخر رازی گریه و زاری امام فخر رازی را برمنبر خطابه دیده است و از موضوع به شیخ محی‌الدین
گفته است.

شیخ روی جذبات خاصی امام را ارشاد نموده و معلوم نیست که آیا فخر رازی جواب گفته یا
خیر. متن عربی این‌نامه در کتکول بهائی آمده است.

۲ - متن این نامه پس از جستجو و تنحص بسیار فقط در چند جا بدست آمد که یکی کامل و بقیه
ناقص است بدین ترتیب:

(۱) متن کامل این‌نامه در مجموعه خطی شماره ۱۹۳۶ کتابخانه مجلس شورایملی بدست آمد.
این مجموعه تمام آن بخط محمد مؤمن‌بن جلال‌الدین محمد کاشانی در تاریخ ۱۰۲۸ هجری
کتابت شده است. متن نامه مذکور که مورد استفاده نویسنده قرار گرفته از همین مجموعه استنساخ
شده است چون این مجموعه تنها مأخذی است که متن کامل این نامه را نقل کرده است و
مجموعه‌ای بسیار نفیس و جالب است خصوصیات آن ذکر خواهد شد.

(۲) مجموعه شماره ۵۱۳۸ کتابخانه مجلس شورایملی معروف به مجموعه خاتون‌آبادی که متن این
نامه را بصورت ناقص نقل کرده است. این مجموعه را شمس‌الدین محمدبن علی بن نعمه‌الله
الخاتونی مشهور به ابن‌خاتون در قرن دهم هجری جمع‌آوری کرده است معروف است که ابن‌خاتون
از شاگردان شیخ بهائی بوده و اجازه روایت از شهید ثانی داشته است این مجموعه در برگ
۴۴۵ زیر عنوان «کتاب‌الشیخ محی‌الدین‌العربی الی الامام فخر رازی» خلاصه‌ای از این نامه
را که بخط محمد رفیع‌الحسینی میباشد و در شهر محرم‌الحرام ۱۰۲۷ هجری کتابت شده و ۲۸
سطر است نقل کرده است (برای اطلاع بیشتر از این مجموعه به فهرست کتابخانه مجلس
شورایملی جلد ۱۵ صفحه ۱۲۶ مراجعه شود .

۳) کشکول شیخ بهائی خطی. متن ناقص دیگری از این نامه در کشکول شیخ بهائی نسخه خطی بسیار نفیس کتابخانه مجلس شورای ملی وجود دارد. این نسخه دارای جلد روغنی با طلاکاری بسیار عالی است و ببط نستعلیق حاج جمال بن ملک محمد شیرازی در تاریخ ۱۰۱۳ هجری آنرا در کمال نفاست و پاکیزگی کتابت کرده است. دارای پنج سرلوحه بسیار زیبا و عالی است و از کتب نفیس حاج سید نصرالله تقوی است که بکتابخانه مجلس شورای مستقل شده است متن نامه محی الدین در اواخر قسمت ثالث کتاب در ۵۹ سطر در دو صفحه و نیم نوشته است. در صدر نامه نوشته شده است:

«هذه کتابة کتبتها العارف الواصل الصمدانی الشیخ محی الدین عربی حشره الله مع احبته الی الامام فخرالدین رازی» برای اطلاع بیشتر از این نسخه بفرست کتابخانه مجلس شورای ملی جلد دوازدهم به صفحات ۲۸۶ - ۲۸۵ مراجعه شود.

۴- کشکول شیخ بهائی چاپی - متن ناقص دیگری کاملاً مشابه با آنچه در کشکول خطی مذکور نقل شده است در صفحات ۵-۴-۳ کشکول بهائی چاپ ۱۳۲۱ هجری تهران متعلق بکتابخانه مجلس شورای ملی - ۳۳/۳ وجود دارد.

از این نامه بدون نقل کردن متن در چند مأخذ یاد کرده اند.

۱- کتاب هدیه العارفین فی اسماء المؤلفین و آثار المصنفین تألیف اسماعیل پاشای بغدادی چاپ استانبول ۱۹۵۵ جلد دوم صفحه ۱۱۶ زیر نام ابن العربی الشهیر بالشیخ الاکبر از این نامه بنام «رسالة الی فخرالدین رازی» نام میبرد.

۲- فهرست و جدا چاپ ۱۹۵۳. در صفحه ۱۴۹ بنام رساله الی فخرالدین رازی و در صفحه ۹۴ باز بهین اسم نامبرده از این رساله نام میبرد.

۳- کتاب الرسالة الکمالیه فی الحقائق الالهیه تألیف امام فخررازی به تصحیح سید محمد باقر سبزواری تهران ۱۳۳۵ انتشارات دانشگاه شماره ۳۹۳ در مقدمه کتاب در صفحات ل - لا - لب - از این نامه ذکری به میان آورده است.

اینک خصوصیات مجموعه خطی شماره ۱۹۳۶ تنها مأخذی که تمام متن کامل این نامه را نقل کرده است.

این مجموعه مدتی در تملک علم الهدی فیض کاشانی بوده است و خط و مهر فیض بر پشت نخستین برگ مجموعه دیده میشود «مأثبات فیہ التصرف لراقم هذه الاحرف الفقیر الی الله فی الاخرة و الا ولی محمد المدعو علم الهدی عفا الله عما جنى بریشت همان برگ نخستین مهرهای متعدد از فیض و خانواده فیض دیده میشود و در حاشیه همان برگ نوشته شده است» در ذیقده الحرام سنه ۱۲۸۶ در کاشان ابتیاع شد احتشام الملک و مهر او. در این مجموعه نفیس رساله های ریز وجود دارد.

۱ - رساله فی القضاء والقدر لابی العنائب عبدالرزاق کاشانی.

۲ - تأویل آیه النور

۳ - تأویل آیه الامانه (انا عرضنا الامانة علی السموات والارض....)

۴ - رساله فی العرفان للقبصری (داودین محمود).

۵ - رساله حلیة الابدال لابن العربی.

یعنی در راه کسب فضایل و علوم تنها بکوشش خویش متکی باشد از موهبت‌ها و فیوض ربانی بهره‌مند نخواهد گشت و از لذت دریافت الهامات لدنی محروم خواهد ماند. او فرود را بر بالا برگزیده است و مرد آنست که از بالا بهره‌ور شود کما قال تعالی « **ولوانهم اقامو التوراة والانجیل وما انزل الیهم من ربهم لاکلوا من ثمره من تحت ارجلهم.** »

دوست من باید بداند که وراثت کامل علما از انبیا که بحکم العلماء ورثة الانبیاء ثابت شده است وراثت از تمام جهات است. مرد بزرگ آن بلند همت است که بکوشد تا از هر جهت وارث انبیاء گردد و از دون همتی بپرهیزد.

دوست من خود آگاه است که کمال و زیبایی روح انسانی بمعارف الهی که میاندوزد وابستگی دارد و در مقابل زشتی سریرت انسانی مولود خالی بودن او از عرفان حقیقی است. سزاوار انسان والا همت آنست که روزگار خویش را در شناسائی محدثات بسر نیاورد و باین ترتیب فرصت‌های خود را برای معرفت پروردگار خویش از دست ندهد و باید خویشتن را از استیلاء نیروی [محدود] تفکر [استدلالات

در آخر این رساله پنجم چنین نوشته شده است. « **کتبه العبد الفقیر الی انوار افاضات الملک الصمد الفنی محمد بن جلال الدین محمد الشیر به مؤمن القاسانی عفی عنهما غیبا بعدد واه الاخیر لسنة ثمانی و عشرین بعد النمن الهجرة النبویه المعصنویه علی ماجرها الف صلوة و تحیه.** »

— نامه محی‌الدین به رازی در صفحه اول این رساله چنین نوشته شده است. **هذه رسالة للشیخ الامام الراشخ الفریدالمحقق محی‌الملة والدین ابی عبدالله محمد بن علی بن العربی الطائی الاندلسی قدس الله روحه و نور ضریحه الی الامام العلامة الفاضل محمد بن عمر الخطیب الرازی نوراته ضریحه.**

عقلانی^۱ آزاد کند زیرا منبع دانش [فکری و استدلالی] محدود و مشخص است و حق مطلق بیرون از مرز حدود و تشخصات است و از اینجاست که معرفت حق مطلق دیگرست و علم به آثار وجود او دیگر که العلم بالله خلاف العلم بوجود الله و کار عقلها [استدلال های عقلانی و فکری] تنها معرفت آثار وجود پروردگار است و سلب صفات سلبیه از او نه شناختن خداوند چنانکه هست از میان متکلمان و اصحاب استدلال تنها سیدنا ابوحامد [غزالی] در این نکته با ما هم سخن است و خداوند را برتر از آن میدانده که عقل او را به نیروی خود بشناسد.

خردمندی که در پی تحصیل مرتبت شهود در معرفت الهی است شایسته است که دل خویش را از جولان افکار تهی سازد. انسان والا همت باید تحت تأثیر تلقینات عالم خیال واقع نگردد و از برخورد با انوار متجسده یعنی دریافتهائی که با نیروی خیال قالب وجود گرفته اند دچار اشتباه نشود و تحت تأثیر قرار نگیرد زیرا بسیاری از معانی عقلی به نیروی خیال جان می گیرد چنانکه دانش را بصورت شیر و قرآن را بصورت کوه و دین را بصورت بندی می نمایند.

همت بلند دار که هیچ دانشی بدست نیاری جز از منبع کامل فیض الهی و بطریق کشف نه از نفس کلی [انسانی] که خود ناقص و نیازمند بکمال است و بعقیده اهل تحقیق فاعل حقیقی الله است و بس لا فاعل الا الله و صاحب همت جز با گذشتن از علم الیقین و وصول به عین الیقین کامروا نگردد.

و بدان که برترین مرتبت سیر فکر انسان را بجایگاه یک مقلد

۱ - کلمات و عباراتی که داخل این علامت قرار گرفته اند نویسنده مقاله به امید اینکه شاید برای بعضی از خوانندگان مفید فایده ای باشد اضافه کرده است

بررسی و تحقیق درباره: نامه محی‌الدین ابن عربی به امام فخر رازی ۱۰۳

استوار و صمیم می‌رساند اما کار بزرگ‌تر از آنست و هدف دورتر از توقفگاه فکرت است.

تا وقتی که فکر موجود است (نیروی فکر تنها تکیه‌گاه سیر کمال انسان است) طمانینه و سکینه عقلانی حاصل نشود و عقل هر چند از نظر قوه و فکری همان محدودیت را دارا است اما آمادگی پذیرش عنایات بی‌پایان الهی را نیز دارد.

شایسته است که خردمند خویشتن را در معرض نفحات ربانی قرار دهد و خود را از بند استدلالات نظری رهائی بخشد.

یکی از نیک اندیشان تو برایم گفت که بر منبر گریسته‌ای زیرا پس از سی سال باز یافته‌ای که اعتقادات درباره یک مسئله نادرست بوده است و اکنون می‌اندیشی که از کجا این نظر تازه نیز خطا نباشد و شاید روزی خلاف آن مسلم گردد این سخن ترا آن مرد برای من بازگفت.

برادرم تا چند در مرحله علوم نظری که هیچگاه برای تو اطمینان و سکون نمی‌آورد می‌مانی چرا در طریق ریاضت و خلوت و مجاهدت گام بر نمی‌داری تا بمقام علم لدنی که مخصوص بندگان خاص خداست برسی. مقامی که خداوند درباره آن گفته است. عبداً من عبادنا اتیناه رحمة من عندنا و علمناه من لدنا علماً. شایسته چون تو کسی آنست که گام در این راه نهی و در پی این هدف و مقام والا راه پویی.

دوست من باید بداند که هر موجودی را که خود مغلول علتی است دو گونه و ازدوروی می‌توان نگریست یکی از آن روی که با علت خود دارد و معلول آن علت است و دیگر بدین روی که با آفریدگار دارد و آفریده حق است. مردم [عامه] همه روی با اسباب

دارند و جز سبب نه بیند از این طبقه اند فلاسفه و حکما به استثنای محققان از اهل الله از قبیل انبیاء و اولیاء و فرشتگان اما محققان اهل الله با اینکه از وجود سبب آگاهند هر چیز را از آن روی که با آفریننده دارد می نگرند. طایفه ای نیز در هر چیز تنها از یک روی از آن روی که با خدا دارد می نگرند و می گویند حدثی قلبی عن ربی اما کاملان در همه جا و در همه چیز تنها خدا می بینند و سبب دیگر نمی شناسند و می گویند حدثی ربی [همه وسائط را بیکسو افکنده اند] اشاره به این مقام است سخن آن عارف. اخذتم علمکم عن الرسوم میتاً عن میت واخذنا علمنا عن الحی الذی لا یموت^۱.

دوست من خود آگاه است که خدای یگانه را به تعداد اسماء او تجلیاتی است و هر یک از اسماء الهی مظهر و جلوه گاه یکی از شئون وجود حق است و حکمی و مقامی خاص دارد و تنها اسم الله است که مجمع الاسماء و جامع تمام صفات است اما زنهار که در این باب بغلط نیفتی که مطلق را مشاهده نخواهی کرد. اگر در مناجات الله را خواندی بنگر که روی مناجات با کدام یک از صفات الله است و حکم با کدام یک از اسماء الله است.

غریقی که گفت الله در معنی او یا غیاث ای فریادرس یا منجی و یا منقذای نجات بخش میخواند و همچنین بیمار صاحب درد چون بگوید یا الله معنی آن یا شافی و یا معافی ای درمان بخش وای عاقبت رسان است این را من تحول فی الصورة نام نهاده ام و این اصطلاح را از حدیثی اقتباس کرده ام که مسلم در صحیح خویش روایت کرده است و در آن حدیث آمده است که باری تعالی نخست تجلی میکند اما او را نمی شناسند و انکار می کنند بار دیگر در صورتی آشنا

۱ - شما دانش خود را از صورت های بی جان گرفته اید و ما در زنده جاویدان ازلی و ابدی.

جلوه میکند و این بار او را می‌شناسند و پس از انکار اقرار می‌آورند و این است معنی تحول در صورت .

خردمند باید دانشی بیاموزد که موجب تکامل ذات او شود و با او منتقل شود [با مرگ از او جدا نشود] و این نیست مگر علم معرفت خداوند معرفتی که با عنایت او و با کشف و شهود حاصل گردد. دانش‌هایی مانند طب و هندسه که محل بهره‌برداری از آن این سر است با مرگ و انتقال انسان از این جهان از او جدا می‌گردد مگر آنکه آنهم عنایت ربانی باشد مانند طب پیغمبران، از اینگونه دانش‌ها که با انتقال از این جهان از انسان جدا می‌گردد بایستی باندازه ضرورت و احتیاج تحصیل کند و آنگاه در تحصیل دانشی بکوشد که با او در سرای دیگر رود و از او جدا نشود و آن دو علم است. علم بالله و علم شناخت منازل و مقامات آخرت و آشنائی با شرائط و مقتضیات آنها تا آنها را نیز مانند منزل خود در این سرا بشناسد و برای او چیزی ناآشنا نباشد.

منازل آخرت برای عارف مقامات معرفت و یقین است نه مقام شبهه و ابهام چنانکه طایفه‌ای از مردم خدای را در تجلی نخست نمی‌شناسند مگر پس از آنکه در همان صورت که او را می‌پرستیدند جلوه کند و چه حسرت بار است کار این مردمان .

لازم است که خردمند این دو دانش را از راه ریاضت و مجاهدت و خلوت با رعایت آداب بدست آورد. و من نخست می‌خواستم شرایط و آداب خلوت و ترتیب تجلیات و مشاهدات سالک را به ترتیب در این رساله بیاورم. اما « وقت » از این کارم بازداشت و مقصود من از وقت علمای بد این زمان است که هرچه خود ندانند وجود آنها انکار میکنند و تعصب و حب شهرت و ریاست آنها را از ادعای به حق و تسلیم در برابر آن بازداشته است.

و اینک متن عربی نامه:

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

الحمد لله و سلام على عباده الذين اصطفى و على وليي في الله تعالى فخرالدين محمد اعلى الله همته^۱ اما بعد فانا نحمد اليك الله الذي لاله الا هو وقال رسول الله صلى الله عليه واله اذا احب احدكم اخاه فليعلمه اياه و انا احبك و يقول الله تعالى و تواصوا بالحق و قد وقفت على بعض توالييفك و ما ايدك الله به من القوة المتخيلة و ما تتخيله من الفكر الجيد. و متى ما تغذت النفس من كسب يديها فانها لاتجد حلاوة الجود و الوهب و يكون من اكل من تحته و الرجل من اكل من فوقه كما قال تعالى و لو انهم اقاموا التوراة و الانجيل و ما انزل اليهم من ربهم لاكلوا من فوقهم و من تحت ارجلهم^۲.

و ليعلم وليي و فقه الله ان الوراثة الكاسلة هي التي تكون من كل الوجوه لا من بعضها و العلماء و رثة الانبياء.

فينبغي للعالي^۳ ان يجتهد لان يكون وارثا من جميع الوجوه و لا يكون ناقص الهمة. و قد علم وليي و فقه الله ان حسن اللطيفة^۴ الانسانية انما يكون بما تحمله من المعارف الالهية و قبها به ضد ذلك.

و ينبغي للعالي الهمه ان لا يقطع عمره في معرفة المحدثات و تفاصيلها فيفوتة حفظه من ربه و ينبغي له ايضا ان يسرح نفسه من سلطان فكره فان الفكر يعلم مأخذه و الحق المطلق^۵ ليس [كذلك]^۶ و ان العلم بالله

۱ - ك. همته و افاض عليه بركاته و رحمته.

۲ - سورة المائدة آيه ۷.

۳ - ك. فينبغي للعالم العاقل.

۴ - ك. حسن الطبيعة.

۵ - ك. حق المطلوب.

۶ - متن. ليس ذلك. كلماتي كه داخل اين علامت قرار دارد نوبسنده مقاله با مقابله با نسخ ديگر تصحيح کرده است.

خلاف العلم بوجود الله فالعقول [تعرف] ^۱ الله من حيث كونه موجودا و
من حيث السلب لا من حيث الايجاب و هذا خلاف الجماعة من العقلاء
و المتكلمين الاسيدنا ابا حامد قدس سره فانه معنا في هذه القضية و
يجل الله سبحانه و تعالى ان يعرفه العقل بفكره و نظره فينبغي للعاقل
ان يخلي قلبه عن الفكر اذا اراد معرفة الله تعالى من حيث المشاهدة .

وينبغي للعالي الهمة ان لا يكون [تلقيه] ^۲ عند هذا من عالم
الخيال وهي الانوار المتجسدة الدالة على معان وراء هافان الخيال
ينزل المعاني العقلية في القوالب الحسية كالعلم في صورة اللبن
و القران في صورة الجبل ^۳ و الدين في صورة القيد ^۴ و ينبغي للعالي الهمة ان
لا يكون! معلمه [و شاهده] مونثا متعلقا بالاخذ من النفس الكلية
كما ينبغي له ان لا يتعلق بالاخذ من فقير اصلا و كل ما لا كمال له
الابغيره فهو فقير فهذا حال كل ما سوى الله سبحانه و تعالى . فارفع
الهمة في ان لا تأخذ علما الا من الله تعالى على الكشف ^۵ فان عند المحققين
ان لا فاعل الا الله، فاذن لا يأخذون الا عن الله لكن عقدا لا كشافا وما فازاهل
الهمة الا بالوصول الى عين اليقين انفة من بقاء مع علم اليقين .

و اعلم [اهل الابتكار] ^۶ اذا بلغوا [فيها] ^۷ الغاية القصوى اذ اهم
فكرهم الى حال المقلد المصمم فان الامراعظم ^۸ من ان يقف فيه الفكر
فما دام الفكر موجودا فمن المحال ان يطمئن العقل ويسكن . وللعقول

۱ - متن . يعرف .

۲ - در متن . ملقته .

۳ - متن . صورة الجبل .

۴ - ك . صورة القيد .

۵ - ك . على الكشف و اليقين .

۶ - متن . ان الابتكار .

۷ - متن فيه .

۸ - ك . اجل واعظم .

حادثه^١ عنده من حيث قوتها في التصرف الفكري ولها صفة القبول لما يهبه الله تعالى . فاذن ينبغي للعاقل ان يتعرض لنفحات^٢ الجود ولا يبقى ماسورافي قيد نظره وكسبه^٣ .

[ولقد] اخبرني من اثق به من اخوانك ومن له فيك نية حسنة جميلة انه راك وقد بكيت يوما فسالك هو ومن حضر عن بكاءك فقلت مسئلة اعتقدتها منذ ثلاثين سنة تبين لي الساعة بدليل لاح ان الامر على خلاف ما كان عندي فبكيت وقلت ولعل الذي لاح ايضا يكون مثل الاول فهذا قولك ومن المحال على العارف^٤ بمرتبة [العقل]^٥ والفكر ان يسكن او يستريح ولا سيما في معرفة الله تعالى ومن المحال ان تعرف ماهيته بطريق النظر . فمالك يا اخي تبقي في هذه الورطة ولا تدخل طريق الرياضات والمجاهدات^٦ والخلوات التي شرعها رسول الله (ص) فتنال مانال من قال فيه سبحانه و تعالى [فوجدنا] عبدا من عبادنا اتيناه رحمة من عندنا وعلمناه من لدنا علما^٧ ومثلك من يتعرض لهذه الخطة الشريفة والمرتبة العظيمة الرفيعة .

وليعلم وليي و فقه الله تعالى ان كل موجود عند سبب ذلك السبب محدث مثله فان له وجهين :

وجه ينظر به الى سببه ووجه ينظر به الى موجدده وهو الله تعالى . فالناس كلهم ناظرون الى وجوه اسبابهم والحكماء الفلاسفة كلهم وغيرهم الا المحققين من اهل الله تعالى كالانبياء والاولياء والملائكة عليهم

١ - متن . يقف .

٢ - مأخوذ از حديث نبوي . ان لربكم في ايام دهركم نفحات لا تعرضوا لها .

٣ - ك . وكسبه فانه على شبهة في ذلك ولقد اخبرني .

٤ - ك . على الواقف .

٥ - متن . بمرتبه العاقل والفكر .

٦ - ك . الرياضيات والمكاشفات والمجاهدات .

٧ - سورة الكهف آيه ٦٤ .

الصلوة والسلام فانهم مع معرفتهم بالسبب ناظرون من الوجه الاخر الى موجد هم و منهم من نظرالى (ربه) ^۱ من وجه سببه لامن وجهه فقال حدثنى قلبى عن ربى وقال الاخرو هوالكامل حدثنى ربى واليه [يشير] ^۲ صاحبناالعارف بقوله اخذتم علمكم عن الرسوم بيتاعن بيت واخذناعلمناعن الحى الذى لايموت و من كان وجوده مستفادا من غيره فحكمه عند ناحكم لاشيئى فليس للعارف معول غيرالله البتة ^۳.

ثم ليعلم ولى ان الحق وان كان واحدا فان لهالينا وجوها كثيرة مختلفة فاحذر [عن] الموارد^۴ الالهية و تجلياتها من هذا الفصل . فليس الحق من كونه ربا حكمه كحكمه من كونه مهيمنا ولاحكمه من كونه رحيمنا كحكمه من كونه منتقما وكذلك جميع الاسماء .

واعلم ان الوجه الالهى الذى هوالله اسم لجميع الاسماء مثل الرب والتقدير والشكور وجميعها كالذات الجامعة لما فيها من الصفات . فاسم الله مستغرق جميع الاسماء فتحفظ عندالمشاهدة منك فانك لاتشاهده مطلقاً ^۵.

فاذا ناجاك به وهوالجامع فانظر مايناجيك ^۶ وانظرالمقام الذى تقتضيه تلك المناجات او تلكالمشاهدة و انظرالى اسم من الاسماء الالهية تنظرالىهافذلك الاسم الذى خاطبك او شاهدته فهوالمعبر عنه بالتحول فى صورة كالغريق اذا قال ياالله فمعناه ياغيث او يا منجى او يا منقذ وصاحب الالم اذا قال ياالله فمعناه يا شافى او يا معافى وما اشبه ذلك و قولى التحول [فى الصورة] ^۷ ما ذكره مسلم فى صحيحه : البارى

۱ - متن . ربه .

۲ - متن . اشار .

۳ - ك . معول الا الله سبحانه البتة .

۴ - متن . عندالموارد .

۵ - ك . مطلقاً اصلاً .

۶ - ك . يناجيك به .

۷ - متن . فى صورة .

تعالی يتجلى فينكرو يتعوذ منه فيتحول لهم في الصورة التي عرفوه فيها فيقرون بعد الانكار وهذا هو معنى المشاهدة هاهنا والمناجات والمخاطبات الربانية.

وينبغي للعاقل ان لا يطلب من العلوم الا ما يكمل فيه ذاته و ينتقل معه حيث انتقل و ليس ذلك الا العلم بالله تعالى من حيث الوهب والمشاهدة فان علمك بالطب مثلا انما تحتاج اليه في عالم الاسقام والامراض فاذا انتقلت الى عالم ما فيه مرض ولاسقم

(لمن) ١ تداوى بذلك العلم فالعاقل لا يسعى من حيث ان لا يكون له خيره وان اخذه من طريق الوهب كطب الانبياء فلا تتقف معه وليطلب العلم بالله وكذا العلم بالهندسة انما تحتاج اليه في علم المساحة فاذا انتقلت تركته في عالمه و مضت النفس ساذجة ليس عندها شيىء ٢ وكذلك الاشتغال بكل علم تركته النفس عند انتقالها الى عالم الآخرة . فينبغي ان لا تأخذ منه الا ما مست الحاجة الضرورية اليه وليجتهد في تحصيل ما ينتقل معه حيث انتقل وليس ذلك الاعلمان خاصة، العلم بالله تعالى والعلم بمواطن الآخرة وما يقتضيه مقاماتها حتى يمشى فيها كمشيه في منزله فلا ينكر شيئا اصلا فانه من اهل العرفان لامن اهل النكران وتلك المواطن مواطن التميز لامواطن الامتزاج التي تعطى الغلط و يخلص اذا حصل في هذا المقام ان يتميز من حزب الطائفة التي قالت عندما تجلى لها ربها تعوذ بالله منك لست ربنا ٣ فلما جاءهم في الصورة التي عبدوها ٤ فيها اقروا به فما اعظمها من حسرة .

١ - متن. ومن تداوى.

٢ - ك. كذلك.

٣ - ك. شيشي منه.

٤ - متن. نكر.

٥ - ك. لست ربنا نحن منتظرون حتى ياتينا ربنا.

٦ - ك. في الصورة التي عرفوها.

فینبغی للعاقل للكشف عن هذين العلمين بطريق الرياضة
والمجاهدة والخلوة على طريقته المشروطة .

و كنت اريد ان اذكر الخلوة و شروطها و ما يتجلى فيها على
الترتيب شيئا بعد شيئي لكن [منعني من] ذلك الوقت و اعني
بالوقت علماء السوء الذين انكروا ما جهلوا قيدهم التعمص و حب الظهور
و الرياضة عن الازعان للحق و التسليم له ان لم يمكن الايمان به و هذا تمام
الرسالة و الله ولى الكفاية و التوفيق و الصلوة و السلام على نبيه و صفيه
محمد و آله و عترته .

اينك ترجمه تحت اللفظى متن عربى نامه :

سپاس برای خدا و درود بر پندگاران او آنهاييکه برگزيده است
خدا آنها را و بر دوستم در راه خدا فخرالدين محمد خدا بلند گرداند
همت او را . اما بعد ما حمد ميکنيم در آغاز سخن با تو خداوند را
خداوندى را که خدائي نيست بجز او و فرمود رسول خدا سلام براو
و خاندان او . هرگاه يکي از شما دوست بدارد برادرش را پس بايد
اعلام کند به او آنرا و من ترا دوست ميدارم و ميگويد: خداوند بزرگ
يکديگر را به حق نصيحت و هدايت کنيد . آگاه شدم بر بعضى از آثار
تو و آنچه خداوند ترا تأييد کرده است بان از نيروي تفکر کننده و آنچه
تو آنرا مي‌انديشي از فکر خوب هرگاه تغذيه کند نفس انسان از
دسترنج خود نمى‌يابد شيريني بخشش و عطا را و مي‌باشد از جمله
کساني که از پائين تر از خود خورند و مرد آنست که از بالا تر از خود
بخورد چنانکه گفت خدای بزرگ اگر آنها برپا مى‌داشتند تورات
و انجيل را و آنچه را که فرستاده شده است بسوى ايشان از طرف
خدایشان هر آينه ميخوردند از بالا و پائين [از هر دو جانب بهره‌مند
ميشدند] .

باید بداند دوست من توفیق دهد خدا او را که وراثت کامل آن وراثتی است که از هر جهت باشد نه از بعضی وجوه و دانشمندان وارثان پیمیرانند و شایسته است برای بلند همت که بکوشد که باشد وارث از هر جهت و دون همت نباشد و دانسته است دوست من توفیق دهد خدا او را که زیبایی روح انسان می باشد به آنچه از معارف الهی دارد و زشتی آن در صورت عکس آنست.

و سزاوار است برای بلند همت که بسر نبرد عمرش را در شناسائی آفریده ها و تفصیل های آن تا اینکه فوت شود از او حظ و بهره اش از خداوند و همچنین برای بلند همت سزاوار است که آزاد کند خود را از تسلط فکر زیرا فکر ماخذش دانسته شده است و حق مطلق اینطور نیست و علم بخداوند غیر از علم بوجود خداست. عقل ها وجود خدا را می شناسند از لحاظ موجود بودنش یا از حیث صفات سالبه نه از حیث ایجاب و اثبات و این برعکس آن چیزی است که همه عقلا و متکلمین میگویند بجز سرور من اباحامد که مقدس باد راز او که او با ما همراهی است در این قضیه و اجل است خداوند پاک و بزرگ از آن که عقل او را با نیروی فکر و نظر بشناسد و شایسته است برای عاقل که خالی کند دلش را از فکر وقتی بخواهد خداوند تعالی را با مشاهده و شهود بشناسد. و شایسته است برای بلند همت که در وقت مشاهده تحت تأثیر تلقینات عالم خیال قرار نگیرد زیرا آن تلقینات انوار متجسده است که در وراء خود معانی دارد و خیال معانی عقلی را وارد میکند در قالب های حسیه مثل علم در صورت شیر و قرآن در صورت کوه و دین را در صورت ریسمان و طناب نشان میدهد. و سزاوار است برای بلند همت که معلمش مونت نباشد و متعلق نباشد بدریافت و فرا گرفتن از نفس کلی همانطوریکه برای بلند همت شایسته

است که متعلق نباشد بفرافرفتن از هیچ فقیر [متوسل به محتاج نشود] و هرچه کمالی ندارد مگر بوسیله غیر خود محتاج و فقیر است و این حال چیزی است که غیر خداست که مقدس و بزرگ است. پس بلنددار همت را تا اینکه نگیری علمی را مگر از خدایتعالی در کشف و دریافت زیرا نزد محققان ثابت است که هیچ فاعل و مؤثری غیر خدا نیست.

پس در اینصورت محققان نمی‌گیرند مگر از خدا از روی اعتقاد و ایمان نه از راه کشف و بهره‌مند نشده‌اند اهل همت مگر برسیدن بسرچشمه و اصل یقین و دوری جستن از ماندن در علم‌الیقین.

و بدان که افکار وقتی برسند به‌نهایت دور و آخرین درجه می‌رساند ایشان را فکرشان به حال و مرتبه تقلیدکننده تصمیم‌گیرنده (مقلد استوار) اما کار بزرگتر از آنست که فکر در آن بایستد تا زمانی که فکر دوام دارد و موجود است پس محال است که عقل آرامش‌پذیرد و ساکن شود و عقل‌ها اندازه‌ای دارند که می‌ایستند در آن حد از لحاظ قدرت در تصرف فکر (عقل‌ها از لحاظ نیروی تصرف در فکر محدودند) و برای عقل‌ها صفت آمادگی و پذیرش هست برای آن چیزی که می‌بخشد آنرا خدایتعالی پس در اینصورت برای عاقل لازم و سزاوار است که خود را قرار دهد در معرض نسیم‌های جود و بخشش الهی و اسیر نماند در قید و بند نظر خود و چیزی که کسب کرده‌است.

خبر داد به‌من کسبیکه و ثوق دارم با او از دوستان تو از کسی که درباره تو نیت نیکی دارد که او دیده است ترا روزی که گریه کرده بودی از تو پرسیده بود او و کسبیکه حاضر بود از سبب گریه تو و گفته بودی سبب گریه من مسئله‌ایست که من بآن عقیده داشتم از سی سال پیش ظاهر شد برای من هم اکنون بسبب دلیلی که نمایان و آشکار

شد که حقیقت برخلاف آن چیزی است که نزد من بوده است پس گریسته‌ای و گفته‌ای شاید آن چیزی که آشکار شد مثل اول باشد. این گفته تست و محال است بر شخصی که آشنا باشد بمرتبه عقل و فکر که آرامش و راحت یابد مخصوصاً در شناسائی خداوند بزرگ و محال است که بشناسی ماهیت و چگونگی خداوند را از راه نظر و فکر. پس ترا چه میشود ای بردار من که می‌مانی در این مهلکه و داخل نمیشوی در طریق ریاضت و مجاهدت و خلوت آنهایی را که تشریح کرده و قرار داده است رسول خدا تا برسی بآنچه رسیده است کسی که درباره آن خداوند تبارک و تعالی گفته است. بنده‌ای از بندگان ما را که باو داده بودیم رحمتی را از طرف خود و باو آموخته بودیم از نزد خود دانشی و مانند تو کسی است که باید خود را در معرض این مرتبه عالی و هدف و مقام رفیع قرار دهد.

و باید دوست من بداند توفیق دهد خدا او را هر موجودی نزد یک سبب است که این سبب مانند آن موجود آفریده شده و محدث است پس آن موجود دارای دوروی است از یک روی مینگرد بعلت و سبب مادی او و باروی دیگر می‌نگرد به موجد اصلی آن که خداوند تعالی است. همه مردم می‌نگرند از روی سبب‌هایشان همچنین دانشمندان و فلاسفه همه و غیر آنها بجز محققین اهل الله مثل انبیاء و اولیاء و ملانکه سلام و درود برایشان زیرا آنها با وجود شناسائی‌شان بسبب مادی از سوی دیگر می‌نگرند به موجد اصلی یعنی خداوند و از ایشانند کسیکه نگریسته است بسوی پروردگارش از راه سبب نه از سوی خود و گفته است.

سخن گفت مرا دل من از پروردگرم و گفت دیگری که او کامل است سخن گفت مرا خدای من و باین دسته اشاره کرده است.

رفیق عارف ما به گفته خود گرفته‌اید شما علمتان را از نقش‌ها برده‌ای از مرده‌ای و گرفتیم علممان را از زنده جاویدان و پایدار. و هر که وجودش از دیگری گرفته و استفاده شده باشد در پیش ما حکم هیچ دارد و نیست برای عارف تکیه گاهی غیر خدا بطور قطع.

سپس دوست من باید بداند که حق اگر چه یگانه است برای او بسوی ما راهها مختلف و متنوع است [تجلیات مختلف است] پس پرهیز هنگام ورود سوار و فیض‌های الهی آنچه از طرف خداوند می‌رسد و تجلیات آن از این نکته جدائی و فرق زیرا نیست حق از بودن اینکه رب و پروردگار است حکمش مانند حکم او از اینکه مقتدر باشد و نه حکمش از لحاظ اینکه رحیم است مانند حکم او از لحاظ آنکه انتقام گیرنده است و همچنین است تمام نام‌های خدا و بدان که ظهور الهی که الله است نامی است شامل تمام اسم‌های خدا مثل پروردگار و بسیار توانا و بسیار شاکر و تمام این نام‌ها مثل ذاتی است جامع و برگیرنده تمام صفات. پس نام الله فراگیرنده تمام اسم‌ها است. پس مواظب باش هنگام مشاهده از طرف خود زیرا تو هرگز وجود مطلق را نخواهی دید وقتی او مناجات کند با تو در حال ظهور در اسم جامع الله پس بنگر آن چیزی را که با تو راز می‌گوید و بنگر آن مقامی را که آن مناجات اقتضا میکند یا آن مشاهده و بنگر تا کدام نام از اسما الهی را به آن می‌نگری آن همان نامی است که با تو خطاب کرده است یا اینکه آنرا مشاهده کرده‌ای و همین نکته است که از آن به تحول در صورت تعبیر شده است. مثل غریق وقتی که میگوید ای خدا پس معنای آن در این مورد ای فریادرس یا ای نجات دهنده یا رهاکننده است و صاحب درد وقتی که میگوید ای خدا پس معنای آن ای شفا دهنده یا ای عافیت بخش است و چیزی که مانند اینها باشد و گفته من از تحول در صورت آن چیزی است که مسلم در صحیح خود ذکر کرده است.

باین جمله از بابت توجه او به ولایت و خلافت انسان کامل و عارف سالک است که لباس شرافت مجلی و مظهری الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور بوجودش آراسته و به مقام فضیلت «ولقد کرّمنا» رسیده است.

این تعبیر در باب القاب و انساب و سلاسل عارفان به کثرت آمده و بسیاری از اقطاب و مشایخ صوفیه به مولا، مولوی شیخ ولی تراش، ولی الدین، ولی الله و غیره موسوم گردیده اند خطاب «انت ولی» از آن جهت در مورد سرحلقه اولیاء صدور یافت که مظهر تام و تمام اسم ولی بود «ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها»

اعلی الله همته

همت عبارت از قصد و توجه قلب است برانجام کاری و آن گاه متوجه بر اجر عمل باشد و دل مشغول به توقع پاداش بود و گاه باعث برطلب باقی و ترک فانی باشد ولیکن همت عالی توجه قلب است با تمام قوای روحانی به حق و ملتفت نشدن الا به حق و راضی نبودن باحوال و مقامات و توقف نکردن در اسماء و صفات و نظر نمودن جز به عین ذات و خود را مندک و فانی در مقصود و منظور حقیقی دانستن^۱.

این عربی تجرید قلب را در جهت حصول مقصود و نخستین قدم صدق مرید را همت خوانده است زیرا که انسان عالی همت بوسیله آن میتواند به بارگاه «فی معقد صدق عند ملیک مقتدر» راه یابد. وی در کتاب «اصطلاح الصوفیه» چنین گفته است: **الهمة تطلق بازاء تجرید القلب للمنی و تطلق بازاء اول صدق المرید و تطلق بازاء جمع الهمم بصفاء الالهام.**

۱ - به کتاب اصطلاحات و تعبیرات عرفا دکتر سید جعفر سجادی مراجعه شود.

۲ - کتاب اصطلاح الصوفیه ابن عربی حیدرآباد رکن ۱۳۶۷ ه. ق. صفحه ۱۱

و متى ما تغذت النفس من کسب یدیها .

در معنی عبارت فوق با توجه به آیه شریفه «ولو انهم اقاموا...»
و تعبیر «ویکون ممن اکل من تحته والرجل من اکل من فوقه» وجوه
مختلفی محتمل است که اینک بسه وجه آن اشاره میشود .

۱ - کلمه «ما» در جمله «ما تغذت» نافیه باشد و معنی آن
بدین ترتیب توجیه شود. هرگاه کسی از دسترنج خویش تغذیه نکند
شیرینی و حلاوت موهبت‌هائی را که کسب نموده یا براو عنایت شده
و یا شیرینی بخشش و عطائی را که در حق دیگران می‌نماید بطور
کامل نمی‌یابد و لذت نمی‌برد و مثل او مانند کسی است که نشسته
و بدون رنج و کوشش زندگی میکند و مرد آنست که سعی و کوشش
بکار بندد و دست بر بالا برد و با جنبش و حرکت باشد .

۲ - کلمه «ما» در جمله مذکور نافیه باشد ولی معنی آن
چنین توجیه گردد. هرگاه کسی سعی و کوشش نکند و طالب طریق
حق و حقیقت نگردد حلاوت موهبتها و عطایا را در نیابد و از جمله
کسانی باشد که سعی و کوشش جهت بطن و دیگر اعضاء سفلیه
می‌نمایند و اکل و شرب برای التذاذ و تقویت همین اعضاء میکنند
و تمام توجه خود را مصروف به امور شهوانی و جسمانی میگردانند در
حالی که مرد بزرگ و عالی همت آنست که سعی و کوشش و اکل و
شرب او جهت تقویت فکر و تصفیه باطن و دماغ و التذاذ اعضاء
فوقانی در نیل بدرجات عالی باشد تا انسان کامل گردد و مرتبه و مقام
وراثت و خلافت بیابد .

۳ - کلمه «ما» موصوله و یا زائده باشد در اینصورت معنی
عبارت آنچه نویسنده مقاله درک کرده و در خلاصه ترجمه آورده است
خواهد بود .

ولیعلم ولی... ان الوراثة الكاملة

وراثت کامل علما از انبیاء که به حکم «العلماء ورثة الانبیاء» ثابت شده وراثت از تمام جهات است. تمام حقایق از مبداء غیب افاضه شده است و به حق رجوع می نماید «له الحكم والیه ترجعون» و وارث آن حق است آنچه کمال از برای وجود مطلق است چون ناشی از حق است به حق باز میگردد و حق را «خیر الوارثین» بهمین اعتبار گفته اند. نظر باینکه انبیاء واسطه اظهار کمالات وجودی حق می باشند وارثان حق محسوب میشوند اولیا و خلفا و اقطاب هم هریک باندازه سعه وجودی خود یا توسل به ذیل عنایت انبیاء از وجود و کمالات آن حظ و بهره می یابند مرد بزرگ آن بلند همت است که بکوشد تا از هر جهت وارث انبیاء گردد و نه اینکه معلوم رسمی و ظاهری و طرق استدلال و نظر اکتفا نماید.

وينبغي للعالي الهمة ان لا يقطع عمره في معرفة المحدثات .

در این قسمت از نامه ابن عربی سعی میکند برتری عرفان را بر علوم رسمی و ظاهری برای امام فخر آشکار گرداند و او را بطریق کشف و شهود متوجه سازد و از توجه به استدلال و نظر منصرف گرداند برای توضیح نظر ابن عربی سخنان صابن الدین ترکه اصفهانی که از شامخان طریقه عرفان علمی و از بزرگان مکتب ابن عربی است و کلمات قیصری یادآوری میشود.

انسان از جهت لطیفه روحانی خود به ملکوت اعلی اتصال دارد و میرا از شهوت و غضب و حرص و تمایلات دیگر است. وی برای رسیدن بعالم حق و حقیقت دو راه دارد یکی راه ظاهری که در این

۱ - برای اطلاع بیشتر رجوع شود به تفسیر سوره فاتحه صدرالدین قنوی چاپ حیدرآباد دکن

نامه از آن به «معرفت محدثات» تعبیر شده و دیگری راه باطن که از آن بعنوان «معرفه الله» و «علم بالله» یاد شده است.

پیمودن طریق ظاهری که طریق اهل نظر و برهان است
طریقی نسبتاً آسان است و معین و محدود و معرفت حق مطلق و نیل
بعالم حق و حقیقت و ملکوت وجود از این راه حاصل نشود در این
طریق انسان فقط به حق و واقع عالم و آگاه میگردد و لیکن به حق
نمی‌رسد و از معرفت آن خبری نمی‌یابد زیرا که «معرفت به حق دیگر
است و معرفت به وجود او دیگر».

حقیقت عرفان و تصوف همان سلوک راه باطن است و غایت
آن وصول به عین وجود و قناء در حق است. راهتما و هادی این راه
ذات حق است و انبیاء را از برای ارشاد و دعوت افراد بدین طریق که
فنای در توحید و بقاء بحق باشد بعث فرموده است. «انک لاتهدی من
احببت لکن الله یهدی من یشاء».

بدون شک و تردید راهی که انسان را به حق میرساند برتر
و بالاتر است از طریقی که انسان را به حق و واقع عالم و آگاه می‌نماید
و لذا این عربی در متن نامه اشاره میکند که «العلم بالله خلاى العلم
بوجود الله» چه آنکه مشاهده جمال حق و رؤیت حقایق ملک و ملکوت
عالم وجود به چشم دل مطلوب اولیاء و انبیاءست و کسی که در شهود
حقایق عاجز است متوسل به علوم رسمی و براهین حکمت و کلام میشود
و در نتیجه متوقف می‌ماند و بسوی حق و حقیقت مهاجرت نمی‌کند
«الاله الحکم والیه المصیر» و درجهان مادی و حیوانی حیران و سرگردان
میگردد و به درک روح اشیا که کشف حقایق باشد نمی‌رسد.

تمام هدف و سعی این عربی در این قسمت از نامه این است
که بامام رازی بفهماند که علمای رسمی حقایق را در پرده و حجاب

می‌بینند یعنی به معلومات و به مدرکات خود یقین دارند ولیکن در پرده و حجاب اما اهل کشف و شهود حقایق را بی‌پرده و حجاب می‌بینند یعنی به حقیقت معلوم می‌گیرند. از سید اولیاء حضرت علی بن ابیطالب علیه‌السلام نقل شده است که فرمود: «لو کشف الغطاء لما ازدددت یقیناً» هر حقیقتی که از طریق دوم (عرفان) حاصل آید فوق مدرکات عقل و مودای براهین علمای رسمی و اهل نظر است. صاین‌الدین ترکه خجندی اصفهانی در کتاب «نفثة المصدور اول» از امام غزالی چنین نقل میکند. و امام محمد غزالی و غیر او از کبرای اهل یقین قدس‌الله تعالی ارواحهم اجمعین گفته‌اند که کشف اولیاء چون کیمیاست و علم علما چون زر است و هر کس را از احوال سنیة صوفیان خبری پدید آید اندک وی را بر هر عالمی فضل باشد و اهل عرفان ساکنان قباب غیرتند غیرت حق سبحانه و تعالی بر اولیای خویش بیش از غیرت خلق است پس بنابراین حکمت الهی بهر دفع چشم زخم اغیار نیل انکار منکران بر رخسار اسرار حقایق اهل حقیقت کشیده است پس اشتغال بعد تفریح البال بگفت و شنود این علم مبارک که مقصود لذاته است اهم اشیاست همه مؤمنان را علی‌الخصوص علمای امت را!

آنچه صاین‌الدین از قول امام غزالی نقل نموده است نظر و بیان ابن عربی را در آن قسمت از نامه که میگوید: «هذا خلاف الجماعة من العقلاء والمتكلمين الاسبیدنا ابا حامد قدس سره فانه معنای هذه القضية» تأیید میکند.

صاین‌الدین در کتاب «اسرار الصلوة» تعبیر دیگری در این مورد آورده است که قسمتی از آن چنین است. اگر کسی را توفیق ربانی

دستگیری کند و اکتساب علوم الهی را به مجرد این آلات ادراکی عقلی متعرض نگردد و بنای استحصال آن برحسب متابعت حضرت رسالت پناه ختمی نهد و از میامین مقاربت او و اشراق آفتاب معارف مآب ختمی توقع امداد کند از فهم حقایق دور نخواهد بود.

آفتابی بیاید انجم سوز به چراغ توشب نگردد روز

چه تعلیم این نوع علوم از مکتب « و علمک مالک تکن تعلم » صورت تواند بست و تحقیق اصول آن از لوح لطایف روح « و اذکر اسم ربک و تبتل الیه تبتیلا » توان دانست.

چنگ در گفته یزدان و پیمبر زن و رو

کآنچه قرآن و خبر نیست فسون است و هوس^۱

در شرح مقدمه قیصری بر فصوص محی‌الدین در مورد فرق میان این دو طریق چنین آمده است. فرق بین معارف اهل کشف و یقین علوم مستفاد از برهان و نظر و دلیل آنست که معارف اهل نظر مشوب با اوهام و تصرفات قوه واهمه است. سالکان مسلک برهان از ماوراء حجاب به واقع علم پیدا می‌نمایند ولی علوم اهل ریاضات و مکاشفات بلا واسطه از حق اول مأخوذ است و حقایق را به شهود عیانی می‌یابند.^۲

العلم بالله خلاف العلم بوجود الله

علم و معرفت به حق عبارت از شهود حق است بدون واسطه چنانکه علی مرتضی (ع) در دعای صباح فرموده. « یاسن دل علی ذاته بذاته » عارف سالک در این مقام از معرفت فانی در حق میشود و برایش تعینی باقی نمی‌ماند در این مقام استدلال راه ندارد و چون

۱ - چهارده رساله فارسی صابن‌الدین چاپ تهران ۱۳۵۱ رساله ابرار الصلوة (ص ۹۹ - ۱۰۰).

۲ - شرح مقدمه قیصری چاپ مشهد ۱۳۴۴ شمسی ص ۳

تفصیلی و فرقانی موجودند و بنابراین فرق میان احدیت و واحدیت به اجمال و تفصیل است یعنی واحدیت تعین احدیت و ناشی از رقیقه عشقیه احببت ان اعرف و کنایه از اول تعین وجود است که خواجه حافظ نیز بدان اشاره نموده است.

درازل پرتوحسنت ز تجلی دم زد عشق پیدا شد و آتش بهمه عالم زد
این رقیقه عشقیه که در حدیث قدسی بآن اشاره شده است منشأ ظهور و وجود بصورت اسما و صفات است که از آن به کمال استجلاء و مقام واحدیت و تجلی و تعین ثانی تعبیر نموده‌اند.

تجلی ثانی از جهت آنکه اصل جمیع ظهورات و تعینات و مرجع کلیه صور و مبدأ ظهور اصل جمیع اسماء الهیه و مرجع کافه اسماء و صفات است، مرتبه الوهیت و تجلی حق به اسم «الله» است مقام اسم «الله» مقام جمع الجمع جمیع اسما است و ابن عربی در این نامه از آن چنین یاد میکند واعلم ان الوجه الالهی الذی هو «الله» اسم لجميع الاسماء فاسم الله مستغرق لجميع الاسماء فتحفظ عند المشاهدة منك.

تجلی حق به حسب اسما و صفات مختلف با اعتباراتی مختلف میشود اگر چه همه حقایق و اعیان با اسما و صفات متعدد بیک اصل بر میگردد و ابن عربی در این نامه چنین میگوید. وانظر المقام الذی. تقتضیه تلك المناجات اولئك المشاهدة وانظر ای اسم من الاسماء الالهیه تنظر اليها.

خلاصه کلام چنین است که حق به حسب حب به ذات و معروفیت اسماء و صفات و تجلی ذاتی در مقام احدیت حقایق کونیه را از این مقام بواسطه فیض اقدس نفس رحمانی بمقام واحدیت و از مقام واحدیت بواسطه فیض مقدس بمقام عین و خارج آورد و جمیع

حقایق را بوجود خاص خود موجود نمود بواسطه همین تجلی یعنی تجلی حق به صورکونی خارجی حقیقت وجود با حفظ مقام وحدت ذات متکثر شد و این تکثرات چون ناشی از اصل وحدت است قاذح به وحدت حقه حقیقیه اصل وجود نگردد.

حقیقت وجود عبارت از حق اول است که در تمام ماهیات و اعیان ثابته متجلی و ظاهر و تجلی او تابع ذات او میباشد و تکثر در تجلی هم در جای خود بیان شده که محال است.

چون موجودات از جهت وحدت ارتباط به حق اول دارند و معجول با لذات وجود منبسط است که فعل اطلاقی حق باشد کثرت از ناحیه قوایل و اعیان ثابته است از این تجلی و ظهور به تجلی فعلی تعبیر میکنند.

خلاصه کلام آنکه حق بتمام جهات خدائی از اشیاء خارج نمی‌باشد و به تمام جهات خدائی داخل در اشیاء نیست. خروج حق از اشیاء به تمام جهات مستلزم بینونت و تعطیل در ایجاد است و دخول در اشیاء به تمام جهات مستلزم امکان و فقر می‌باشد.

خداوند به اعتبار احاطه قیومه‌اش به موجودات و ظهور در ماهیات و اعیان همه حقایق را به شهود حضوری ادراک می‌نماید و با لذات احاطه بهمه اشیاء دارد و وجود او بواسطه صرافت و تمامیت ذات و برائت از نقائص و اعدام، همه کمالات وجودی را دارا میباشد و جمیع صفات مستهلک در باطن وجود و قائم به مرتبه احدیت وجود است و چون کمالات اشیا عارضی و مترشح از کمالات حق است حقیقت حق بالذات به آن کمالات متصف است بلکه متصف بپیر کمالی، تجلی و ظهور کمالی حقیقت وجود اوست. چونکه وجود است که ظاهر در غیب و شهادت است و متحول به صورتهای مختلف میگردد و به اعتبار

ظهور و تجلی در اشیاء و در آمدن به کسوت موجودات و ظاهر شدن بصورت کمالات تابع ماهیات و ذوات میگردد. یعنی بر طبق اقتضای هر ذات و عین ثابتی در آن تجلی می نماید. تبعیت حق از ماهیات و اعیان ثابتة مستلزم نقص و عیب و احتیاج نخواهد داشت چون اعیان ثابتة نیز وجودات خاصه‌ای هستند که مستهلک در احدیت وجود بودند و به حسب فیض اقدس در مقام و احدیت بصورت مظهر اسماء و صفات درآمده‌اند و به اعتبار فیض مقدس مظهر خارجی اسماء و صفات حق میگردند و چون ظاهر و مظهر در دار وجود بیک اصل بر میگردند هیچکدام خارج از حیظه حق نیستند و حق است که بحسب ذات ظاهر است و به اعتبار ظهور صفات و تجلیات مظهر است. شمس الدین حمزه فناری در کتاب مصباح الانس پس از بیانی مفصل از آنچه ذکر شد کلمات ابن عربی را از فصوص و نفحات و تفسیر نقل میکند و در ضمن آن چنین میگوید .

ثم تقول و هداشان الحق تعالی اذ هو المظهر من حيث صفاته و نسبة والظاهر من حيث ذاته و عینه كما قال الشيخ فی التفسیر: انت مرآة و هومرات احوالك ا یعنی این شان حق است که به اعتبار صفت مظهر است و به اعتبار ذات ظاهر است .

آنچه در مورد جامعیت اسم «الله» در متن نامه ابن عربی «و اعلم ان الوجه...» آمده در کتاب الجلاله ابن عربی نیز نظیر و نزدیک بآن یاد شده است که در اینجا عین عبارت آن نقل میگردد. ان الله للاسماء بمنزلة الذات لما تحمله من الصفات فكل اسم فيه يندرج ومنه يخرج واليه يعرج وفيه شرف ذلك الاسم من حيث ان الجلالة قامت مقامه في ذلك الموطن بمهميتها على جميع الاسماء و خصوصيتها

۱ - مصباح الانس. تهران ۱۳۴۳ ق. ص ۳۶ - ۳۷ و ۲۴۷ و ۲۴۸ و نیز موارد متعدد از شرح مقدمه قیصری.

بررسی و تحقیق در باره : نامه محی الدین ابن عربی به امام فخر رازی ۱۷۹

بالاحاطية فيها كالمذنب اذا قال يا الله اغفرلي فالجلالة هاهنا نائبة
مناب الغفار فلا يجيبه منها الاسم الغفاراً

ابن عربی این مطلب را در کتب مختلف خود مکرر با عبارات
مختلف و متنوع یاد کرده است. از جمله در رساله «القسم الالهی» در
این مورد چنین گفته است.

فصل ثم لتعلم ان الاسم لجامع لحقایق الاسماء والموجودات ..
هو الاسم الله .. . وکل اسم يقول انائانی مرتبة من الاسم الله
لهذا المعنى ولهذا انطقنا في عالم الكون اذا جاع الجائع يقول يا رازق
وقد يترك هذا الاسم ويقول يا الله فلماذا يقول الاسم الرازق وانا في
المرتبة الثانية وان قال يارب فليس معناه يا رازق واما معناه يا مربی
اویا مغذی اویا مصلح فتفطن لما ذكرناه في مراتب هذه الاسماء^۲
تجلی و تحول در صورت

پیش از آنکه نظریه ابن عربی را در مورد تجلی و تحول در
صورت بیان کنیم عین عبارات مربوطه را از کتب و رسائل او نقل
میکنیم ابن عربی در فص ۱۲ از کتاب فصوص الحکم چنین میگوید.

فص حکمة قلبية في حکمة شعبية
ان الاسماء الالهية عين المسمى و ليس الالهو و انها طالبة ماتعطيه
من الحقایق وليست الحقایق التي تطلبها الاسماء العالم فاللوهية
تطلب المألوه والربوية تطلب المربوب و الا فلاعین لها الاله وجوداً
او تقدیراً و الحق من حيث ذاته غنى عن العالمين .. . اول ما نفس
عن الروية بنفسه المنسوب الي الرحمن بايجاده العالم الذي تطلبه
الربوية بحقيقتها و جميع الاسماء الالهية فيثبت من هذا الوجه ان رحمته
وسعت كل شئی .

۱ - رسائل ابن العربی. کتاب الجلالة. حیدرآباد دکن ۱۳۹۱ هـ. ق. ص ۳

۲ - رسائل ابن العربی. رساله القسم الالهی حیدرآباد دکن ۱۳۹۷ ص ۶ - ۷

ثم لتعلم ان الحق تعالى كما ثبت في الصحيح يتحول في الصور
 عند التجلي و ان الحق تعالى اذا وسعه القلب لا يسع معه غيره من
 المخلوقات فكانه يملؤه..... و معنى هذا انه اذا نظر الى الحق
 عند تجليه له لا يمكن ان ينظر معه الى غيره..... و اذا كان الحق
 يتنوع تجليه في الصور فالضرورة يتسع القلب و يضيق بحسب الصورة
 التي يقع فيها التجلي الالهى فانه لا يفضل شيئى عن صورة ما يقع فيها
 التجلي..... و هذا عكس ما يشير اليه الطائفة من ان الحق
 يتجلى على قدر استعداد العبد و هذا ليس كذلك فان العبد يظهر للحق
 على قدر الصورة التي يتجلى له فيها الحق و تحرير هذه المسألة ان الله
 تجليين: تجلى غيب و تجلى شهادة فمن تجلى الغيب يعطى الاستعداد
 الذى يكون عليه القلب و هو التجلى الذاتى الذى الغيب حقيقة و هو
 الهوية التي يستحقها بقوله عن نفسه «هو» فلا يزال «هو» له دائماً ابداً
 فاذا حصل له - اعنى القلب - هذا الاستعداد تجلى له التجلى الشهودى
 في الشهادة فراه فظهر بصورة ما تجلى له كما ذكرنا.....^۲ حقيقت حق
 به اعتبار مقام وكنه ذات اسم و رسم ندارد و قبول اشاره نمى نمايد و
 محكوم به حكمى از احكام نيست. انبيا و الواعزم از رسل بان حقيقت
 راهى ندارند. قلوب اولياء از ساحت قدس او محجوب است آمال اهل
 عرفان و سلوك از آن مقام منبع منقطع است.
 خداوند در اين مقام با هيچ حقيقتى ارتباط ندارد حتى ارتباط
 او با اسماء و صفات اعم از جلاليه و جماليه بواسطه رابطه و واسطه
 است. اين حقيقت غيبى با حقايق خارجيه منقطع الارتباط است و
 بواسطه كمال ذات و تماميت حقيقت با هيچ تعينى سازش ندارد حتى
 اسماء و صفات باعتبار تعينات و كثراتى كه لازم ظهور آنهاست محرم
 سر اين مقام نيستند.

۱ - منظور همان حديث صحيح مسلم است كه در متن نامه ذ كر شده است.

۲ - فصوص الحكمه. بيروت به تصحيح ابوالعلاء عفيفى ۱۳۳۵ ق. ص ۱۱۹ - ۱۲۱

ظهور اسماء و صفات از حقیقت غیبی حق احتیاج بواسطه و رابطه‌ای دارد که سبب ظهور و تحصیل آنها در مقام احدیت شود بواسطه همین رابطه بین اسماء و صفات و حقیقت غیبیه باب برکات منفتح میشود و فیض ازلی شامل جمیع حقایق میگردد و نوری که عبارت از وجود منبسط و فیض اقدس است از صبح ازل طلوع نموده و به هیاکل ممکنات آثار آن میرسد بنابراین فیض اقدس که فیض مقدس تعین و ظهور اوست منشاء تعین و ظهور حق بصورت اسماء و صفات گردید و حق متعین به تعینات اسماء جلالیه و جمالیه شد و در صورت حقایق ظاهر و پدیدار گشت.

فیض مقدس دو نسبت دارد یکی با حقیقت غیب مطلق و مقام احدیت که باین اعتبار ظهور ندارد و متصرف به تعینی از تعینات نمی‌شود و دیگری نسبت به اسماء و صفات و تمایزات در مقام احدیت که باین اعتبار متجلی در اسماء و صفات و به کسوت اسماء و صفات درمی‌آید.

فیض اقدس که برخی آن را به رحمت رحمانی و نفس رحمانی نیز تعبیر کرده‌اند عبارت از تجلی اول است. این تجلی واسطه بین ذات و ظهور اعیان است چون در این تجلی ظاهر و مظهر و ظهور و فیض یک وجود موجودند آن را تجلی به حسب باطن ذات نامیده‌اند و بواسطه آن فیض از باطن ذات حق از اسماء به مربوبات اسماء میرسد. «اول ما نفس عن الربوبية بنفسه المنسوب الى الرحمن».

فیض اقدس و نفس رحمانی روح و باطن فیض مقدس است. فیض اقدس بعد از مرور و تجلی در اسماء از مجرای تعین اسما به اعیان ثابته تجلی در نفس اعیان نموده آنها را از مقام کثرت علمی به مرتبه تحقق خارجی میرساند. این فیض به اعتبار ظهور همان فیض مقدس

ولاسمائی ويسعنى قلب عبدی المؤمن» و از همین مصدر این عربی اقتباس کرده است که در این فص میگوید « و ان الحق تعالى اذا وسعه القلب لا یسع معه غیره من المخلوقات» قلب مؤمن عارف باین اعتبار عرش رحمان و محل ظهور سلطان حق است که دارای سعه تامه است و مقصود و محبوب آن موجودی است که در کمالات وجودی حد و اندازه ندارد. عارف سالک بعد از استمداد از حق در سلوک و توجه به عین توحید و عمل به اذکار و اوراد وارده از تعلقات و کثرات منسلخ میشود و به حضرت حق رجوع می نماید.

اگر تجلی حق در سالک محقق در حال جمع و عاری از تعلقات باشد اول نوری که از صبح ازل بر قلب عارف تابش می نماید تجلی تام واحدی است که از علایق و تکثرات مبرا و منزه است سالک این امداد الهی را که تا ساعت قبول این تجلی موجب بقاء او بود قبول می نماید و ابواب اسماء حق بر او منکشف میگردد و این حکم وحدانی سراسر وجود او را فرا گرفته و کثرات در وجودش مضمحل گردیده و بواسطه غلبه وحدت احکام کثرت مخفی در قلب سالک میگردد.

این تجلی یا متعین باسم ظاهر میشود و یا به اسم باطن تعین پیدا میکند اگر اختصاص به اسم ظاهر پیدا نمود یعنی تجلی در عالم شهادت پیدا کرد سالک حق را در هر چیزی شهود میکند و سر توحید از عقل او تجاوز کرده به حس و خیال او میرسد نتیجه این تجلی آن میشود که سالک از رؤیت جمیع حقایق لذت میبرد و مطلوب خویش را در هر چیزی مشاهده میکند.

اگر تجلی اختصاص باسم باطن پیدا کرد توحید در مقام باطن

وجود او ظاهر میشود و حالت اعراض از کثرات باو دست میدهد و از مشاهده حکم کثرات ناراحت و قلب او تنگ میگردد^۱.

بنا بر آنچه ذکر گردید مراد ابن عربی از تحول در صورت این است که تجلی حق به حسب اسماء و صفات مختلف به اعتباراتی مختلف میشود اگرچه همه حقایق و اعیان با اسماء و صفات متعدد یک اصل برمیگردند پس حق با هر موجودی باعتبار اسمی که بآن موجود حاکم است ارتباط دارد و منشاء تجلی این اسم همان خواهش و اقتضا و طلب ممکن است که به لسان حال و استعداد خدا را با آن اسم خوانده است این حکم در اصل وجود و کمالات وجودی جاری است، هر طالبی که حق را ندا میکند و او را میخواند مستحق اجابت است لذا خداوند خواسته‌ی هر موجود امکانی را که طلب وجود نموده است اجابت نموده است محال است که ممکنی در کتم عدم مخفی بماند و ظاهر نگردد، همچنین هر طالبی که برای رسیدن به کمالات ثانوی با اسمی که متناسب با خواسته او باشد خدا را بخواند دعایش مستجاب میشود «ادعونی استجب لکم» فیض الهی به حسب استعداد قابل است لذا گفته‌اند «العطیات علی حسب القابلیات» استعداد و قابلیت طلب نمی‌کند مگر آنچه را که مقتضی اسمی است که بر آن تجلی می‌نماید و لیکن چون اسم «الله» جامعیت دارد چنانچه در مناجات الله را خوانندی بنگر که رروی مناجات با کدامیک از اسماء است.

ابن عربی در کتاب التجلیات در تجلی. ۲ گوید: تجلی التحول

فی الصورة تنوعت الصورة الحسنة تنوعت اللطائف فنوعت المأخذ

۱ - رجوع شود به. تفسیر سوره فاتحه الکتاب صدرالدین قونوی حیدرآباد دکن ۱۳۰۹ ق. ص ۱۷۹ -

۱۸۶ خاتمه مصباح الانس فناری. تهران ۱۳۲۳ ه. ق. ص ۲۷۹ - ۲۴۳ شرح مقدمه قیصری.

فتنوعت المعارف فتنوعت التجلیات فوق التحول و التبدل فی الصورة فی عیون البشر

پس اسم اعظم «الله» چون جامعیت دارد دائم التجلی فی الصور است و لیکن هریک از اسماء الحسنی را تجلی ثابت و واحدی است. ابن عربی در فصوص ضمن فص کلمه نوحیه آورده است که الوهیت «الله» دائمه التلوین و دائمه التغیر است و ربوبیت او غیر متغیر میباشد. «قال نوح رب، ما قال الهی فان الرب له الثبوت والاله يتنوع بالاسماء فهو كل يوم فی شان فاراد بالرب ثبوت التلوین اذا لا یصح الا هو»



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱ - رسائل ابن عربی. کتاب التجلیات حیدرآباد دکن ۱۳۶۷ ق. ص ۱۵

۲ - فصوص الحکم. بیروت ۱۳۶۵ - ص ۷۳

De tous temps les philosophes et les Sufis se sont opposés dans des querelles fameuses dont le récit allongerait plusieurs volumes.

En effet, les philosophes n'acceptaient pour vérité que ce qui pouvait être compris par la raison humaine, étayé de concret et prouvé par une argumentation logique. Les Sufis, au contraire déniaient à l'intelligence le Pouvoir de percer les mystères de l'univers, croyaient à la prédominance du sensible sur la réflexion objective, du cœur sur la raison, de l'âme sur l'esprit.

Au sixième siècle de l'Hégire un des adversaires des plus redoutables des sufis fut Fakr Razi philosophe et savant révérend dont la renommée était telle qu'il comptait même des rois parmi ses disciples. Rationaliste convaincu d'une intelligence acérée, il se jeta à corps perdu dans cette querelle et attaqua les sufis. Baha Valad (père de Mowlavi) le traite, dans son livre "Moaref" d'"Innovateur" et "Theoricien raisonneur".

Attar, Sufi lui aussi - et lui aussi adversaire des théoriciens, qualifie les philosophes grecs d'"éclaireurs borgnes" et Mowlavi les décrit comme "des colosses au pied d'argile" stigmatisant par là la fragilité de théories qui ne s'appuient que sur l'infirme raison humaine.

Mohi-ed-dine Ebn Arabi Qui fut un des plus grands Sufis de l'Islam, auteur de plus de 400 ouvrages et contemporain de Razi, entendit raconter par un des disciples de celui-ci l'histoire suivante:

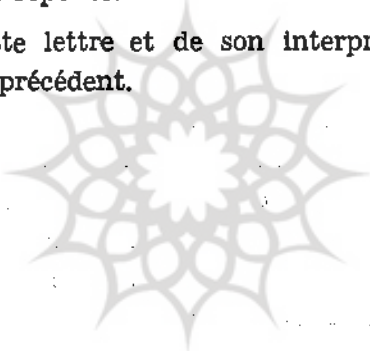
"Un jour que Razi du haut de sa chaire exposait une nouvelle théorie à ses élèves, il s'interrompit tout à coup, porta les mains à son visage et fondit en larmes.

“Comme on lui demandait la raison de ses pleurs, il répondit:

‘Il y a trente ans j'exposai, ici même, une théorie à laquelle je ne crois plus. Je viens soudain de me demander si, demain, je croirais encore a ce que je vous enseigne aujourd'hui' ”.

Frappé par ce récit Mohi ed-Din écrivit aussitôt une lettre à Razi, l'invitant a abjurer l'erreur rationaliste et à se joindre aux sufis. Mais apparamment cette lettre n'otint jamais de réponse.

C'est de cette lettre et de son interpretation que traitait l'article précédent.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



گزارشهای علمی دانشکده

شپوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پښتونستان د علومو او انساني مطالعاتو فریښکي
پرتال جامع علوم انساني

گزارش مأموریت علمی

آقای دکتر شیرازی به قاهره

ریاست محترم دانشکده الهیات و معارف اسلامی

پس از ادای احترام بعرض میرساند بمناسبت تشریف فرمائی اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر و علیاحضرت شهبانوی ایران به قاهره هفته فرهنگی ایران در سطح وسیعی در این شهر برگزار گردید و اینجانب بنا بدعوت آقای دکتر نورالدین آل علی رایزن فرهنگی منطقه ای سفارت شاهنشاهی ایران رباط و مأمور برگزاری هفته فرهنگی ایران در قاهره و بموجب حکم ۶۷۸۱۸ مورخ ۱۳۵۳/۹/۱۲ برای شرکت در این مراسم و ایراد سخنرانی ، بازدید از کتابخانه ها و تهیه فهرست به کشور جمهوری عربی مصر (قاهره) عزیمت نمودم . که اکنون پس از مراجعت به تهران گزارش فعالیت های علمی و پژوهشی خود را به شرح زیر تقدیم میدارم :

۱ - بنا به اظهار تمایل دانشجویان السنه شرقی دانشکده ادبیات دانشگاه قاهره و دعوت رئیس آن دانشکده یک سخنرانی تحت عنوان «اهمیت آموزش زبان و ادبیات فارسی بمنظور دریافت فرهنگ اسلامی» به زبان عربی ایراد نمودم . در این جلسه که در تالار دانشکده ادبیات برگزار گردید ، رئیس ، معاون و عده ای از استادان و دانشجویان زبان فارسی دانشکده ادبیات شرکت کردند . در آغاز سخن پیرامون میراث فرهنگی مشترك ، خدمات دانشمندان

ایرانی نسبت به اعتلای فرهنگ اسلامی، و سهم بزرگ ایرانیان در گسترش آن بتفصیل سخن گفتم. آنگاه درباره اهمیت زبان فارسی و تأثیر آن در فراگرفتن بخش عمده‌ای از فرهنگ اسلامی با ذکر ادله و شواهد متعدد از کتب و مصنوعات مطالبی ایراد نمودم. در این سخنرانی، اطلاعات مبسوطی تا آنجا که وقت اجازه میداد راجع به مراکز علمی و دانشگاهی ایران از جمله مراکز آموزش زبان و ادب عرب، و بالاخص نقش دانشکده الهیات و معارف اسلامی در حفظ و صیانت میراث عظیم فرهنگ اسلامی بیاناتی به سمع حضار رسانیدم. و پس از اتمام سخنرانی به سؤالات مربوط در همین زمینه‌ها که از طرف استادان و دانشجویان مطرح گردید پاسخ گفتم.

۲ - نشر و چاپ یک مقاله تحقیقی به زبان عربی پیرامون روابط معنوی میان ایران و مصر و ترجمه آثار دانشمندان مصری در ایران. این مقاله در کتابی به نام «جوانب من الصلات الثقافية بین مصر و ایران» که با همکاری وزارت فرهنگ و هنر دولت شاهنشاهی در قاهره به طبع رسید درج شده است.

از جمله مطالبی که در این مقاله آمده است واژه مصر و مفهوم افسونگر واژه مصر در زبان شعرای ایرانی است که با ذکر شواهدی از اشعار آنان مطالبی ذکر شده است. آنگاه به روابط دیرینه میان مصر و ایران و همکاری این دو کشور در زمینه‌های فرهنگی و اهمیت زبان فارسی در دوره‌های اسلامی کشور مصر و دیگر مسائل فرهنگی سخن بمیان آمده است، در خاتمه مقال به ذکر بخشی از تالیفات دانشمندان مصری که در ایران بفارسی برگردانده شده است پرداخته‌ام.

۳ - مقاله‌ای تحت عنوان «سیری در روابط معنوی میان ایران و مصر و بازتاب آثار متفکران مصری در ایران» به زبان فارسی

نوشته‌ام که برای چاپ تقدیم اداره کل روابط فرهنگی - وزارت فرهنگ و هنر گردید.

۴ - همکاری و شرکت فعالانه در چاپ و نشر کتاب «جوانب من الصلات الثقافية بين مصر و ایران» و کوشش اینجانب در تحقق بخشیدن به انتشار کتاب مزبور از طریق روابط دوستانه با استادان و مقامات دانشگاهی قاهره بسیار مؤثر و سودمند بوده است. و در نتیجه کوشش شبانه‌روزی موفق گردید که کتاب مزبور با پانزده عنوان در ۳۲۶ صفحه در مدت پانزده روز از زیر چاپ خارج شود و میان دانشمندان توزیع گردد که گزارش این مسأله در گزارش رایزنی فرهنگی به وزارت فرهنگ و هنر داده شده است.

۵ - مصاحبه رادیویی در برنامه «صوت العرب» رادیو قاهره. پیرامون پیشرفته‌ها و مراکز علمی ایران و این برنامه دو مرتبه از رادیو قاهره پخش شد. گزارش آن توسط رایزن فرهنگی به وزارت فرهنگ و هنر - اداره روابط کل فرهنگی داده شده است.

۶ - مصاحبه رادیویی در برنامه «شرق الاوسط» رادیو قاهره، پیرامون پیوندهای فرهنگی میان ایران و مصر و تدریس زبان عربی در ایران و نیز خدمات فرهنگی اینجانب در دانشگاه قاهره و تربیت استادان زبان فارسی در این دانشگاه که پخش گردید. و گزارش آن توسط رایزنی فرهنگی به وزارت فرهنگ و هنر اداره روابط کل فرهنگی داده شده است.

۷ - تهیه فهرست انتشارات بزرگترین مؤسسات چاپ و انتشار در مصر، از قبیل، دارالمعارف، دارالکتب، دارالنهضة المصرية، دارالقومية للنشر، المؤسسة العامة للنشر، الهيئة المصرية العامة للكتاب و غیره بوده است. و نیز با بعضی از مؤسسات مزبور پیرامون چگونگی

دریافت کتابهای مورد نظر و ارسال آنها به تهران مذاکره نمودم. و قول مساعد دادند که برای درخواستهای ما شرایط بهتری را در نظر بگیرند.

ضمناً مناسب است که باستحضار برسانم ، هفته سخنرانیهای دانشگاهی که در قاهره برگزار گردید از جمله اقدامات بسیار ارزنده و مفید بوده است. این سخنرانیها که همه جنبه ایران شناسی داشت توسط شخصیتهای برجسته و استادان مصری برگزار گردید. و سخنرانان به ترتیب زیر بوده اند :

۱ - آقای دکتر عبدالحلیم محمود حضرت شیخ الازهر زیر عنوان « امام محمد غزالی و تجدید اندیشه اسلامی » در دانشگاه الازهر.

۲ - آقای دکتر عبدالنعیم حسنین استاد و رئیس السنه شرقی دانشگاه عین شمس درباره پیوندهای فرهنگی ایران و عرب. در دانشگاه عین شمس.

۳ - حضرت استاد احمد حسن باقوری (وزیر سابق اوقاف) و رئیس انستیتوی تحقیقات اسلامی تحت عنوان ، تأثیر ایران در فرهنگ عرب. در انستیتوی اسلامی.

۴ - آقای دکتر احمد محمود ساداتی استاد زبان فارسی دانشکده ادبیات دانشگاه قاهره ، تحت عنوان : رضاشاه کبیر بانی ایران نوین. در دانشگاه قاهره.

۵ - آقای دکتر فؤاد عبدالمعطی الصیاد استاد زبان فارسی و معاون دانشکده ادبیات دانشگاه عین شمس. تالار ایوارت دانشگاه امریکائی.

۶ - دکتر احمد معوض ، استاد زبان فارسی دانشکده علوم

تربیتی دختران - دانشگاه الازهر. تحت عنوان «ایران معاصر و انقلاب سفید» در تالار دانشکده علوم تربیتی.

در تمام سخنرانیها، تالارهای سخنرانی مملو از علاقمندان به اینگونه مطالب بوده و مورد استقبال عموم قرار میگرفت. و تشکیل این سخنرانیها و نیز فعالیتهای درخشان دیگر که موجب تحسین و تقدیر همگان قرار گرفت بهمت و جدیت شبانه روزی آقای دکتر نورالدین آل علی بنحو احسن انجام پذیرفت.

در پایان گزارش خود باستحضار میرساند که این مأموریت کوتاه مدت پرثمر و با موفقیت کامل توأم بوده است.

باتقدیم احترامات فائقه

مرتضی آیت الله زاده شیرازی

دانشیار دانشکده الهیات و معارف اسلامی

گزارش مأموریت علمی آقای دکتر عزتی به آمریکا

ریاست محترم دانشکده الهیات و معارف اسلامی

جناب آقای دکتر محمدی

هشتمین کنگره سالانه مؤسسات تحقیقاتی و تعلیماتی خاورمیانه^۱ طبق برنامه‌ای که تهیه شده بود در روزهای ۶، ۷، ۸، ۹ نوامبر سال ۱۹۷۴ برابر با ۱۵، ۱۶، ۱۷ و ۱۸ آبان سال ۱۳۵۳ با پذیرائی دانشگاه هاروارد در هتل هیلتون در شهر بوستون^۲ مرکز ایالت ماساچوست^۳ جلسات خود را تشکیل داد. در این کنگره تمام اعضای سازمان مزبور و تقریباً تمام مراکز تحقیقاتی و تعلیماتی مربوط

1 - Middle East Studies Asso latin (MESA)

2 - Boston

3 - Massachusetts

به خاورمیانه و تمام دانشگاهها و مؤسساتی که به نحوی با تحقیق یا تدریس مسائل مربوط به خاورمیانه سروکار دارند شرکت داشتند و نمایندگان از کشورها و دانشگاههای اروپائی، آسیائی و افریقائی حضور داشتند.

تیتز و تزکنگره عبارت بود از «آینده تحقیقات شرق شناسی» یا «آینده مطالعات مربوط به خاورمیانه»^۱. این کنگره تشکیل می شد از چهل و چهار کمیته یا گروه تحقیقاتی^۲ و هر کمیته یکی از مسائل و امور مربوط به تحقیقات مربوط به خاورمیانه را بررسی می نمود و در موازات تشکیل جلسات نمایشگاه کتب مربوط به خاورمیانه نیز دایر بود. در هر کمیته معمولاً پنج مقاله قرائت می شد و بررسی می گردید. کمیته هائی که مستقیماً با تحقیقات اسلامی و موضوعات مربوط به دانشکده الهیات بررسی می کردند عبارت بودند از: کمیته ۲ فلسفه سیاسی اسلامی، کمیته ۶ تاریخ دوره اموی، کمیته ۱۹ تعالیم اسلامی، کمیته ۲۵ تاریخ دوره عثمانی، کمیته ۲۶ کلام و الهیات اسلامی، کمیته ۳۵ تاریخ کشورهای اسلامی افریقا، کمیته ۳۶ تاریخ اسلام، کمیته ۴۰ رفرم اسلامی، کمیته ۴۲ تاریخ اسلام در قرون وسطی و کمیته ۴۳ فلسفه اسلامی.

کمیته هائی که مخصوص مسائل و ادبیات عربی بودند عبارت بودند از: کمیته ۱ ادبیات عرب در قرون وسطی و دوره معاصر، کمیته ۱۱ ادبیات عرب، کمیته ۲۱ نقد ادبی، کمیته زبان عربی و زبان شناسی.

و کمیته هائی که مستقیماً مسائل مربوط به ایران را بررسی می نمودند عبارت بودند از: کمیته ۱۳ ادبیات و جامعه در ایران،

1 - Whither orientalism. « The Futule of Middle Eastern Studies »

2 - Panel

کمیته ۲۲ زبان و ادبیات فارسی، کمیته ۲۴ نقش زن در ایران، کمیته ۳۴ تاریخ ایران.

و کمیته‌های دیگر به بحث و بررسی سایر مسائل اسلامی و امور مربوط به کشورهای خاورمیانه اختصاص داشتند.

اینجانب، که از ابتدای سال تحصیلی جاری در دانشگاه هاروارد مشغول به کار شده‌ام، نیز طبق برنامه‌کنگره در تاریخ نهم نوامبر (۱۸ آبان) سخنرانی خود را در کمیته چهل که تیترا آن «رفرم اسلامی»^۱ بود تحت عنوان «نظریه شیعه در مورد رفرم حقوق اسلامی»^۲ ایراد نمودم. اعضای سخنران این کمیته طبق برنامه عبارت بودند از: پروفیسور ماندویل از دانشگاه پورتلند، پروفیسور حامد الگار از دانشگاه کالیفرنیا، پروفیسور فضل‌الرحمن از دانشگاه شیکاگو، پرفیسور جورج رنتز از دانشگاه استانفورد و دکتر ابوالفضل عزتی از دانشگاه هاروارد. ارادتمند عزتی - دانشگاه هاروارد

* * *

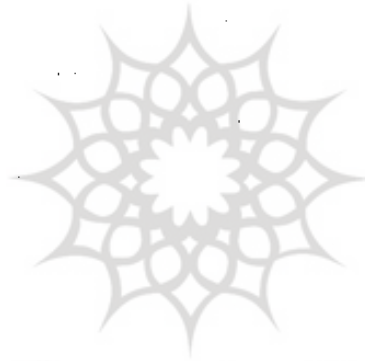
آقای دکتر آذرتاش آذرنوش دانشیار و معاون دانشکده الهیات و معارف اسلامی، بنا بدعوت کشور جمهوری عربی مصر. برای شرکت در مراسم بزرگداشت دکتر طه حسین از ششم تا دهم اسفند ماه ۱۳۵۳ از طرف دانشگاه تهران به قاهره مسافرت نمودند و خطابه‌ای زیر عنوان «ترجمه آثار طه حسین در ایران» ایراد کردند.

* * *

گروه فلسفه و حکمت اسلامی دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران در برگزاری مجمع بحث و تحقیق در باره ابونصر فارابی که از ۱۳ تا ۱۴ اسفند ۵۳ تشکیل گردید و گروه فلسفه دانشکده ادبیات در برگزاری این مراسم همکاری نمودند.

1 - Islamic Reform.

2 - Shiite Concept of Leyal Reform.



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی